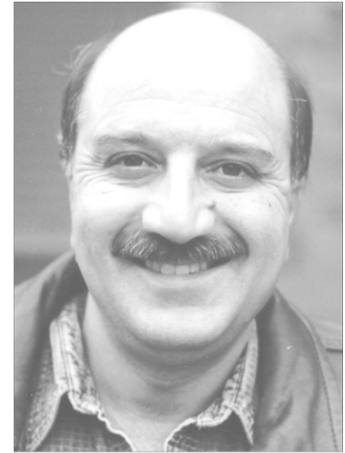


خالی از شوخی



مسعود ناصری

محور شیطان

مکالمه تلفنی در یک پرده!

- الو...
 - بفرمایید.
 - منزل آقای رفسنجانی؟
 - بله شما؟
 - من از کاخ سفید زنگ می‌زنم.
 - ما کاخ سفید را فروختیم. فقط باغ‌های پسته را نگه داشته‌ایم!
 - نه خانم من از کاخ سفید آمریکازنگ می‌زنم.
 - نه از خارج زنگ می‌زنی؟ پس چرا نمی‌گی؟
 - بله. ممکن است با اکبر آقا صحبت کنم؟
 - چکارش داری؟
 - جورج بوش می‌خواهد باهاش صحبت کند.
 - الان سر نمازه.
 - باشه گوشه‌ی رانگه می‌دارم تا تموم کنه.

(چند دقیقه سکوت).
 - الو، نماز تمام نشد؟
 - نه جان... نمازش تموم شده حالا داره برای ۷۲ تن دعا می‌کنه.
 - چقدر طول می‌کشه؟
 - دو سه دقیقه، الان رسیده به نفر پنجاه و هفتم.
 - شکر خدا که کارت تلفنی دارم و گرنه پول تلفنم زیاد می‌شد.
 - داره میدانن، برو ارباب تو صدا کن.
 - الو... اکبر؟
 - بله. شما؟
 - جورج.
 - کدوم جرج... (بوی جورج) (Boy Goerge) که نیستی؟
 - نه، جورج بوشم.
 - آه، چطوری جورج؟ باربارا چطوره؟ بچه‌ها خوبند؟
 - خوبم. از این زنه باربارا و آلترز اصلا خوشم نمی‌آید. حرفشون زن.
 - باربارا از تنو می‌گم. حواسش کجاست؟
 - او... اونم خوبه؟ خوب زنگ زده بودی کاری داشتی؟
 - آره زنگ زدم نبود.
 - داشتیم نعل اسبیم رو عوض می‌کردم. القاعده میخ کرده بود تو سمش.
 - آره گفتند رفتی توی طویله، اول فکر کردم از دستت عصبانی شده‌اند.
 - آره. خوب چکار داشتی؟
 - ببین جورج چون دو سه روز دیگه سالگرد انقلابه و امسال برعکس همه سال‌ها تخمین می‌زنیم که تنویم جمعیت زیادی از ملت را بیاریم توی خیابان. دستم به دامت یک کاری بکن که ملت یک خورده ضد آمریکایی بشن و بیان توی خیابان‌ها... یادت باشه که قیمت بنزین را برات آوردیم پایین، به من مدیونی.
 - چکار کنم؟ می‌خواهی ما هم اینجا بگوییم

«مرگ بر ایران».
 - نه بابا خنگ نباش. کسی باورش نمی‌شه...
 - فردا شب یک نطق دارم می‌خوام به عراق فحش و بد و بیراه بگم؛ به عنوان کادوی تولد به بابام.
 - مارو هم بگذار کنارش. هرچی از دهنتم در میاد بگو. فقط فحش ناموسی نده.
 - باشه.
 - صبر کن... یک کشور دیگر راهم بگذار کنارش که رد گم کنیم.
 - سوریه خوبه؟
 - نه.
 - یمن؟
 - نه یک کشور غیر مسلمان. مثلا چین.
 - نه با چین نمی‌شه شوخی کرد.
 - خوب بگو کره شمالی.
 - این بد نیست. باشه ترتیبش را می‌دهم. راستی باربارا می‌گفت بسته‌هایی که فرستادی تموم شده. یک خورده دیگه بفرست به همون آدرس قبلی.
 - باشه. این مدارک سیتی زنی فائزه راهم امضا کن منو کچل کرده!
 - باشه فردا درستش می‌کنم. خوب کاری نداری. شارون اوامده روی خط.
 - نه برو... خدا حافظ.
 - خدا حافظ.
 (صدای بوق ممتد...)

در حاشیه فستیوال فجر

در خبرها آمده بود که ناصر تقوایی کارگردان معروف از قبول جایزه بزرگ فستیوال فیلم فجر برای فیلمش «کاغذ بی خط» امتناع کرده است. او گفت: «نه در جیب من پولی برای خرید اتومبیل هست و نه خانه تنگ و کوچکی من جای برای نگهداری این جایزه بزرگ دارد».
 ایرادی به کار آقای تقوایی نیست چه

بسا کله گنده‌های دیگری مثل مارلون براندو هم قبلا این کار را کرده‌اند. اصولا بلوغ یک هنرپیشه، کارگردان و هنرمند موقعی معلوم می‌شود که جرات کند جایزه‌ها را قبول نکند. دلیلش هم مهم نیست.
 من اگر جای مسوولان جشنواره بودم برای این که این اتفاق دوباره تکرار نشود تدابیری این چنین به کار می‌بردم:
 ۱- قبل از کاندید کردن کارگردانی برای دریافت جایزه مطمئن شوید که او صاحب اتومبیل است. برای سازندگان فیلم‌های کوتاه و متحرک حداقل داشتن موتورسیکلت یا دوچرخه ضروری خواهد بود.
 ۲- مطمئن شوید که کارگردان کاندید شده حتما صاحب خانه بزرگی حداقل ۱۲۵ متری است و در ضمن سائز جایزه را کمی کوچکتر کنید که در خانه او جا شود.
 بنظر من، آقای تقوایی هم باید دست از این کارهای سیاسی‌اش بر دارد، تا به نان و آبی برسد و این قدر فقیر باقی نماند. فیلم قبلی‌اش «مرز پرگهر» آخوندها را به تردید انداخته بود که آیا او شاهی و یا شاید هم ناسیونالیست است. این یکی «کاغذ بی خط» چون خط ندارد (دنبال یک خط بودن مد سیاسی روز ایران است) مسلما پرچم آفساید کمک داوران شورای تشخیص مصلحت نظام را بالا می‌برد و ملت از دم گیشه سینماها امشی خواهند شد.

انقلاب کردیم واسه چی؟

هفته گذشته گروهی از افغان‌های آماده پرواز برای سفر حج، به علت تاخیر هواپیمای مسخت و لگد به جان وزیر توریست و ترابری افغانستان افتادند و او را در فروگاه کابل کتک مفصلی زدند. روح

وزیر محترم پس از توقف کوچکی در بیمارستان ناحیه، به آن جهان فرستاده شد. این خبر برای ملت این سوی آب بسیار شوکه‌آور است چه بسا که تا حالا رئیس دلتا یا آمریکن ایرلاین و غیره هیچ وقت از مسافران کتک نخورده‌اند. این خبر البته برای همه ایرانیان بسیار عادی است. یادتان می‌آید درست بعد از انقلاب ۵۷ ملت چراغ قرمز را رد می‌کردند و در جواب پاسپان می‌گفتند: انقلاب کرده‌ایم برای چی؟ که تنویم چراغ قرمز را رد کنیم؟ خوب بیست و خورده‌ای سال هم گذشته رد کردن چراغ قرمز (به شرط این که در کابل وجود داشته باشد) دیگه از مد افتاده، مد روز کتک زدن وزیران است! بچه‌ها خودشان به گوش خودشان شنیده بودند که جمعیت خشمگین فریاد می‌زدند انقلاب کردیم (البته درستش «انقلاب کردند» است) که چی؟ که تنویم وزیرمان را له و لورده کنیم؟

تجدید فتوا

فتوای قتل سلمان رشدی یک بار



دیگر از سوی روحانیون ایران تجدید شد. گویا سلمان رشدی در مصاحبه‌ای گفته بود